مرکز حقایق اسلامی

سلسله پژوهش‌های اعتقادی

۱۴





نقش شورا در امامت



آیت الله سید علی حسینی میلانی


بسم الله الرحمن الرحیم

نقش شورا در امامت

نویسنده:

آیت الله علی حسینی میلانی

ناشر چاپی:

مرکزالحقایق الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
نقش شورا در امامت ----- ۷
مشخصات کتاب ----- ۷
اشاره ----- ۸
مقدمه ----- ۱۴
سرآغاز ----- ۱۴
پیش گفتار ----- ۲۰
بخش یکم: تعیین امام به دست خدای سبحان ----- ۲۶
اراده خدای سبحان در تعیین امام ----- ۲۶
اشاره ----- ۲۶
طرح امامت در آغاز بعثت ----- ۲۹
چگونگی نصب پیامبر ----- ۳۳
نبوّت و امامت به دست مردم نیست ----- ۳۵
بخش دوم: بررسی امامت ابو بکر و عمر ----- ۴۰
امامت ابو بکر با تعیین شورا نبود ----- ۴۰
امامت عمر نیز با تعیین شورا نبود ----- ۴۲
اشاره ----- ۴۲
دو نکته مهم ----- ۴۳
خلافت عمر به روایت دیگر ----- ۴۴
روایاتی دیگر ----- ۴۵
جمع بندی روایات ----- ۴۷
بخش سوم: زمان طرح نظریه شورا ----- ۵۲
نظریه شورا چه زمانی مطرح شد؟ ----- ۵۲
بخش چهارم: بررسی برخی از جزئیاتی طرح شورا ----- ۶۸

جزئیاتی از طرح شورا ---- ۶۸
اشاره ---- ۶۸
چرا عمر نظریه شورا را مطرح کرد؟ ---- ۷۰
عمر و اجرای اندیشه شورا ---- ۷۷
کتاب نامه ---- ۸۲
درباره مرکز ---- ۸۶

نقش شورا در امامت

مشخصات کتاب

سرشناسه:حسینی میلانی، سیدعلی، ۱۳۲۶ -

عنوان قراردادی:الشوری فی الامامه .فارسی

عنوان و نام پدیدآور:نقش شورا در امامت / علی حسینی میلانی. ؛ ترجمه و ویرایش هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر:قم : مرکز حقایق اسلامی ، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:۷۸ ص.

فروست:سلسله پژوهش های اعتقادی ؛ ۱۴.

شابک:۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۰۴-۰

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:کتابنامه : ص. [۷۵] - ۷۸ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع:Ali ibn Abi-talib, Imam I, ۶۰۰-۶۶۱ -- Proof of caliphate*

موضوع:شوری (اسلام)

موضوع:امامت -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع:اسلام و دولت

شناسه افزوده:مرکز الحقائق الاسلامیه

رده بندی کنگره:BP۲۳۱/ح۴۶ش ۹۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی:۲۹۷/۴۸۳۲

شماره کتابشناسی ملی:۱۳۳۱۵۶۲

ص :۱

اشاره

سلسله پژوهشهای اعتقادی (۱۴)

ص: ۶

مقدمه

سرآغاز

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

... آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمّد مصطفی صلّی اللّه علیه و آله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوّت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکّه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجّه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام ، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دینِ مورد

پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ، – با توطئه هایی از پیش مهیّا شده – مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را – که همچون آفتاب جهان تاب بود – پشت ابرهای سیاه شکّ و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرَرْبار پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ، توسّط امیر مؤمنان علی علیه السلام ، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سیّد مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علاّمه حلّی، قاضی نور اللّه، میر حامد حسین، سیّد شرف الدین، امینی و . . . همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین

ص:۸

واقعیّات مکتب اهل بیت علیهم السلام ، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رَسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت اللّه سیّد علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی ، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران سنگ آن محقّق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّمٌ له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّمٌ له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّه اللّه الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

ص:۹

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه ربّ العالمین، و الصّلاه و السّلام علی خیر خلقه و أشرف بریّته محمّد و آله الطیّبین الطّاهرین، و لعنه اللّه علی أعدائهم أجمعین من الأوّلین و الآخرین.

پیش گفتار

در پژوهش های اعتقادی در بخش امامت بیان شده است که امامت، نیابتی از نبوّت و امام، نایب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در تمام شؤون دینی و دنیوی او - جز مقام نبوّت - است. از این رو همان گونه که نبوّت و رسالت از طرف خداوند سبحان برای پیامبر و رسول، تعیین و تثبیت می گردد؛ امامت نیز همان گونه است؛ چرا که امامت، خلافت و نیابت از نبوّت و رسالت است.

بنا بر این ما به نصب الهی، معرفی از جانب خدای سبحان و به تعیین از سوی او با متنی روشن و آشکار نیاز داریم تا آن شخص، پیامبر

یا رسول شود، یا بعد از رسول، امام گردد.

روشن است که این متن صریح و آشکار یا باید از کتاب خدا باشد و یا از سنّت قطعی رسول خدا.

اگر به عقل سلیم رجوع کنیم، ضابطه ای را با عنوان قبح تقدّم مفضول بر فاضل می یابیم که از این راه نیز می توانیم بر امامت و ولایت بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله استدلال کنیم.

بنا بر این همان گونه که در مباحث امامت به اثبات رسیده است بیعتِ یک یا چند نفر و راه هایی مانند آن نمی تواند امامت را برای کسی که با او بیعت شده به اثبات برساند.

ما امامت امیرالمؤمنین و دیگر امامان طاهرین علیهم السلام را پس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ، از طریق متن صریح و آشکار و افضلیّت آنان از دیگران به اثبات رسانده ایم.

در این راستا نظریّه دیگری نیز وجود دارد که گاهی در برخی کتاب ها و محافل علمی و فکری مطرح می گردد. این نظریّه همان نظریه شورا است که ادّعا شده بر طبق آن می توان امامت را برای یک نفر از طریق شورا تثبیت کرد.

ما در این نوشتار به موضوع شورا پرداخته و می خواهیم بررسی کنیم که دلیل و مدرک این نظریه از کتاب خدا و سنّت و سیره

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله چیست؟ و آیا این نظریه پایه و اساسی دارد یا نه؟

البته شورا، مشورت و مشاوره با دیگران در کارها و مسایل خاص و عام و در فعالیت های اجتماعی و در حل مشکلات، از دیدگاه شرع، عقل و خردمندان کرداری نیکو و پسندیده است؛ چرا که هر کس با دیگران مشورت کند در خرد آنان شریک خواهد بود.

پس در این گونه کارها شایسته است انسان با دیگران مشورت کند که این، روش و سیره صاحبان عقل و درایت است. امّا آن چه در این نوشتار مورد نظر ماست «نقش شورا در امر امامت» است.

از خداوند سبحان می خواهیم ما را با احسان و کرمش بر آن چه مورد رضایت و خشنودی اوست موفّق بدارد.

سیّد علی حسینی میلانی

ص:۱۵

بخش یکم: تعیین امام به دست خدای سبحان

اراده خدای سبحان در تعیین امام

اشاره

هرچند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام پیش از این عالم خبر داده است؛ همچنین آن حضرت برای ما فرموده که به خواست و مشیّت پروردگار سبحان، امامت، وصایت و خلافت پس از او برای علی بن ابی طالب علیهما السلام معیّن و مشخص گردیده است. این تعیین در جهانی پیش از این جهان صورت گرفته است؛ همان گونه که تعیین نبوّت و رسالت برای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نیز پیش از این جهان به انجام رسیده است.

این موضوع در حدیثی که به «حدیث نور» نامیده شده و در میان شیعه و اهل سنّت مشهور و معروف است از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل شده است. متن این روایت نورانی بنا بر یکی از نقل های آن چنین است:

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود:

کنت أنا و علی نوراً بین یدی اللّه تعالی قبل أن یخلق آدم

بأربعه عشر ألف عام، فلمّا خلق اللّه آدم، قسّم ذلك النور جزئين، فجزء أنا و جزء علی؛

چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم، من و علی نوری در پیشگاه خداوند متعال بودیم. هنگامی که خداوند متعال آدم را آفرید، آن نور را به دو بخش تقسیم فرمود؛ بخشی من بودم و بخشی علی بود.

این حدیث را بزرگان اهل تسنّن از جمله:

۱ . احمد بن حنبل؛

۲ . ابو حاتم رازی؛

۳ . ابن مردویه اصفهانی؛

۴ . ابو نعیم اصفهانی؛

۵ . ابن عبد البرّ قرطبی؛

۶ . خطیب بغدادی؛

۷ . ابن عساکر دمشقی؛

۸ . عبد الکریم رافعی قزوینی، پیشوای بزرگ اهل تسنّن؛

۹ . شیخ الاسلام ابن حجر عسقلانی.

و گروهی دیگر توسّط عدّه ای از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از آن حضرت نقل کرده اند که برخی از سندهای این روایت

صحیح است. (۱)البتّه در برخی از متن های این حدیث شریف این گونه آمده است که حضرتش فرمود:

فجعل فیّ النبوّه و فی علیٍّ الخلافه؛ (۲)

خداوند نبوّت را در من و خلافت را در علی قرار داد.

در بعضی دیگر آمده است:

فجعل فیّ الرساله و فی علیٍّ الوصایه؛ (۳)

خداوند رسالت را در من و وصایت را در علی قرار داد.

بنا بر این شکی نمی ماند که به تصریح این روایت و مانند آن، امامت امیر مؤمنان علی سلام اللّه علیه از همان زمان تعیین شده و ثابت بوده است.

۱- ۱) . مناقب علی علیه السلام: ۱۷۸ و ۱۷۹، حدیث ۲۵۱، محبّ طبری نیز این حدیث را در الریاض النضره: ۳ / ۱۰۳ و سبط ابن جوزی در تذکره الخواص: ۵۰ و ۵۱ از احمد بن حنبل نقل کرده اند. حافظ گنجی نیز این حدیث را در کفایه الطالب: ۳۱۴ از ابن عساکر و خطیب بغدادی نقل می نماید. این حدیث در نظم درر السمطین: ۷ / ۷۸ و ۷۹، فرائد السمطین: ۱ / ۳۹ و ۴۰، المناقب خوارزمی: ۱۴۵، المناقب ابن مغازلی: ۸۷ و ۸۹ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۹ / ۱۷۱ نیز آمده است.

۲- ۲) . المناقب ابن مغازلی: ۸۷ و ۸۹ .

۳- ۳) . این روایت را گروهی از عالمان اهل سنّت از جمله: ابن مغازلی در المناقب، ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۶۷ نقل کرده اند.

طرح امامت در آغاز بعثت

اما بحث کنونی ما نسبت به همین جهان است؛ به این گونه که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از همان روز نخستِ بعثت اعلام فرمود که امامت و تعیین امام تنها به دست خداوند سبحان است و به همگان خبر داد که امامت همچون رسالت و نبوّت است و تمام شرایط و ویژگی های آن را نیز دارد، چنان که پیش از این متذکّر آن شدیم.

بنا بر این پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله در سخت ترین شرایط و دشوارترین زمان ها؛ در ابتدای دوران رسالت بر این سخن پافشاری می فرمود. هنگامی که خداوند متعال به آن حضرت امر نمود:

«فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ»؛ (۱)

آن چه را مأموریت داری آشکار ساز.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پس از نزول این آیه رسالت و نبوّت خویش را بر قبایل عرب عرضه می کرد و آن ها را به اسلام دعوت می فرمود. در موردی آن حضرت نبوّت خویش را به قبیله ای عرضه کرد و آن ها را به اسلام فرا خواند، آنان درخواست کردند که بیعت با پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله و تبعیت و یاری آن حضرت را به شرطی

۱- ۱) . سوره حجر: آیه ۹۴.

بپذیرند که جانشینی رسول خدا پس از او در میان آن ها باشد.

امّا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در همین زمان نیز با آن که بیش از هر زمانی به یار و یاور - حتّی به یک نفر تا چه رسد به یک قبیله و عشیره با مردان و دلاوران بسیار - نیاز داشت، در پاسخ آن ها فرمود:

الأمر إلی اللّه...؛

این کار - یعنی جانشینی پس از من - تنها به دست خداست.

با این که آن حضرت می توانست وعده هایی مختصر به آن ها بدهد و به گونه ای آن ها را جذب نماید و با آنان کنار بیاید.

برای نمونه این روایت را ملاحظه کنید!

ابن اسحاق، یکی از نویسندگان نامدار کتاب های تاریخ و سیره، در کتاب سیره (1) خود می نویسد:

روزی پیامبر صلی اللّه علیه و آله نزد قبیله عامر بن صعصعه آمد و آنان را به ایمان به خداوند عزّ و جلّ فرا خواند و نبوّت خویش را بر آنان عرضه فرمود.

مردی از آنان به نام بحیره بن فراس عرضه داشت: به خدا سوگند! اگر این جوانِ قریشی در اختیار من بود، تمام عرب را به چنگ خود

۱- ۱) . این روایت در سیره ابن هشام نیز که خلاصه ای از سیره ابن اسحاق است، آمده است.

درمی آوردم.

آنگاه به پیامبر رو کرد و گفت: اگر ما با تو بر آن چه می خواهی بیعت کنیم، سپس خدا تو را بر مخالفانت پیروز گرداند، آیا پس از تو حکومت در دست ما خواهد بود؟

پیامبر فرمود:

الأمر إلی اللّه یضعه حیث یشاء؛

این کار به دست خداست و برای هر که بخواهد قرار می دهد.

آن مرد پاسخ داد: می خواهی ما را دم تیغ دیگر قبایل عرب قرار دهی و آنگاه که پیروز شدی این کار در دست دیگران باشد؟ ما به کار تو نیازی نداریم.

از این رو از پذیرش دعوت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سر باز زدند. (۱)همچنین در سیره حلبیه چنین آمده است: روزی پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله دعوت خود را بر قبیله بنو حنیفه و بنو عامر بن صعصعه عرضه کرد.

یکی از آنان گفت: فکر می کنی اگر ما با تو بر آن چه که می خواهی بیعت کنیم، سپس خدا تو را بر مخالفانت پیروز گرداند، آیا این

۱- ۱) . سیره ابن هشام: ۱ / ۲۸۹.

حکومت پس از تو در دست ما خواهد بود؟

پیامبر فرمود:

الأمر إلی اللّه یضعه حیث یشاء؛

این کار به دست خداست برای هر که بخواهد قرار می دهد.

آن مرد پاسخ داد: پس می خواهی ما با دیگر قبایل عرب بجنگیم؟

در روایتی دیگر آمده است: آن مرد گفت: پس می خواهی گردن های ما را هدف تیرهای عرب قرار دهی و آنگاه که پیروز شدی این کار در دست دیگران باشد؟ ما به کار تو نیازی نداریم.

بدین ترتیب همگی از پذیرش دعوت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سر باز زدند. (۱)ملاحظه می کنید که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در سخت ترین موقعیّت ها و حساس ترین زمان ها نیز که تمام قبایل عرب و در رأس آن ها قریش به جنگ با آن حضرت برخاسته بودند و او را به گونه های مختلف می آزردند، می فرمود:

الأمر إلی اللّه یضعه حیث یشاء؛

این کار به دست خداست برای هر که بخواهد قرار می دهد.

۱- ۱) . السیره الحلبیه: ۲ / ۴.

این همان معنای کلام خداست که می فرماید:

«اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ»؛ (۱)

خدا آگاه تر است که رسالتش را در کجا قرار دهد.

چگونگی نصب پیامبر

بنا بر آن چه مطرح شد، اگر به آیاتی که درباره نصب پیامبران نازل شده است مراجعه شود، روشن خواهد شد که در این موارد از واژه «جعل» به معنای قرار دادن و مانند آن استفاده شده است. برای نمونه خداوند سبحان به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود:

«إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً»؛ (۲)

من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.

و یا خطاب به حضرت داوود علیه السلام فرمود:

«إِنّا جَعَلْناکَ خَلِيفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَيْنَ النّاسِ»؛ (۳)

ما تو را خلیفه خود در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن.

۱- ۱) . سوره انعام: آیه ۱۲۴.

۲- ۲) . سوره بقره: آیه ۱۲۴.

۳- ۳) . سوره ص: آیه ۲۶.

از این آیه شریفه می توان برداشت کرد که حکم کردن حضرت داوود علیه السلام در میان مردم، وظیفه ای از وظایف نبوّت و رسالت ایشان بوده است. پس حکم کردن، از جمله شئون خلافت و خلیفه است، نه آن که خلافت به معنای حکومت باشد.

البتّه ما این نکته را در مبحثی دیگر یادآور شده و بیان نموده ایم که خلافت به معنای حکومت نیست؛ بلکه حکومت، شأنی از شئون خلیفه است. چه بسا خلافت شرعی برای شخصی تعیین و تثبیت شده باشد و حال آن که موقعیّت حکومت بر مردم برای وی مهیّا نباشد و دست او باز نبوده و کلامش مورد پذیرش آنان نباشد، با این حال خلافت وی در جای خود محفوظ است، همچنان که در نبوّت نیز چنین است.

از این رو با آن که بسیاری از پیامبران الهی در امّت هایشان پیروی و اطاعت نمی شدند؛ بلکه مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند و حتّی به دست آنان به شهادت می رسیدند؛ امّا این موضوع هیچ آسیبی به نبوّت و رسالت الهی آنان نمی رساند. البتّه پیامبرانی که موقعیّت و زمینه حکومتشان بر مردم فراهم می شد به خوبی به وظایف خود عمل می کردند و مسئولیّت خویش را به انجام می رساندند.

ص:۲۷

نبوّت و امامت به دست مردم نیست

به این نکته نیز بایـد توجّه داشت که افزون بر آیـاتی که به طور آشـکار نبوّت و امـامت را به نصب و جعل الهی و تنها از سوی خـدای تعالی دانسـته انـد، دسـته ای دیگر از آیات قرآن اختیار مردم را نیز در این زمینه نفی کرده انـد که از آن جمله این آیه شریفه است که می فرماید:

«وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُبْحانَ اللّهِ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ»؛ (۱)

و پروردگارت هرچه بخواهـد می آفرینـد و برمی گزیند و آنان هیچ اختیاری در این امر ندارند. خداوند منزّه است و از آن چه شرک می ورزند برتر است.

گفتنی است که عبارت پایانی آیه نیز این مطلب را تأکید می کند که ادّعای امکان شرکت مردم در تعیین نبوّت و انتخاب امام یکی از انواع شـرک است. از این رو می بینیم که رسول خـدا صـلی اللّه علیه و آله بـا صـراحت اعلاـم می کنـد که این کار به دست خداست؛ یعنی حتی به دست پیامبر خدا نیز نیست تا چه رسد به این که در دست فردی یا گروهی از مردم باشد.

۱- ۱) . سوره قصص: آیه ۶۸.

در این راستا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمان می یابد که خویشاوندان خود را نیز هشدار دهد، آن جا که خداوند می فرماید:

«وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»؛ (۱)

خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده.

آن حضرت بزرگان خاندانش را در منزل خود جمع کرد و به آنان فرمود که این کار تنها به دست خداست و به آنان خبر داد که کسی را که خدا پس از پیامبر بر این کار گمارده کیست. (۲)آری، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از آن زمان تا آخرین لحظات حیات شریفش همواره بر جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام تصریح می کرد و از این رو است که در کتاب خدا و سنّت هیچ بیان صریح و حتی هیچ اشاره و کنایه ای بر اختیار مردم در امر امامت نمی توان یافت که اجازه داشته باشند از طریق شورا، بیعت و یا انتخاب، امامی را برگزینند؛ چرا که هیچ دلیلی بر تعیین امام جز نص الهی یافت نمی شود.

۱- ۱) . سوره شعراء: آیه ۲۱۴.

۲- ۲) . این آیه به حدیث «یوم الدار» در «یوم انذار» اشاره دارد.

بخش دوم: بررسی امامت ابو بکر و عمر

امامت ابو بکر با تعیین شورا نبود

در اواخر ماه صفر سال یازدهم هجری رسول خدا صلی اللّه علیه و آله وفات یافت و کار خلافت و امامت به سمت آن کسی رفت که برایش سوق داده شد. مردم پس از پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله گروه گروه شده و اختلاف و جدایی میان امّت سر باز کرد.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفت و در حالی که هنوز بدن شریفش بر زمین بود؛ عدّه ای از مهاجران و انصار متحیّر در منزل های خود بودند، عدّه ای نیز همراه امیر مؤمنان علی علیه السلام در کنار آن پیکر مطهّر بودند و گروهی از انصار در سقیفه دور هم جمع شدند و در اندک زمانی تعدادی از مهاجران نیز به آنان پیوستند و شد آن چه شد و ماجرا بر بیعت با ابو بکر پایان یافت؛ امّا هیچ کس مدّعی نبود و نشد که این بیعت از طریق شورا حاصل گشته است؛ زیرا که در سقیفه هیچ خبری از شورا و سخنی از آن در میان نبود؛ بلکه تنها فریاد بود و دشنام و شتم و مرافعه و کش مکش تا آن جا که نزدیک بود سعد بن عباده - که دراز

کشیده بود – در زیر دست و پا بمیرد و یا کشته شود.

از این زمان عنوان بیعت در کنار عنوان نص و تصریح الهی جای گرفت. از این رو هنگامی که به کتاب های کلامی اهل سنّت مراجعه شود، روشن خواهد شد که گفته اند: امامت یا به نص است و یا به بیعت و انتخاب و هنگامی که ماجرای تعیین خلیفه به آن شکل واقع شد، انتخاب و بیعت را نیز – مانند نص و تصریح الهی – راهی برای تعیین امام قرار دادند.

اما هرگز شورایی در سقیفه محقق نشد و تا کنون نیز از کسی نشنیده ایم که ادّعا کند آن انتخاب از طریق شورا بوده است و امامت ابو بکر به این طریق استوار شده و اگر هم کسی چنین ادّعایی کند، هیچ دلیل و برهانی برای آن نمی تواند بیاورد.

بنا بر تحقیقات انجام یافته، هنگامی که اهل سنّت در ماجرای ابو بکر درمانده می شوند و با عنوان بیعت و انتخاب نمی توانند امامتش را اثبات کنند و پس از ادعای اجماع بر امامتش، آن را نیز نمی توانند به اثبات برسانند به همان اصل اساسی نص و تصریح الهی باز می گردند و با طرح چند آیه به امامت او استدلال می کنند.

گفتنی است که ما در آن تحقیقات برای نمونه به یک یا دو آیه مطرح شده اشاره نموده و پاسخ آن را بیان کرده ایم. (۱)

---

۱ – ۱) . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: کتاب خلافت ابو بکر در ترازوی نقد، پنجمین اثر از سلسله پژوهش های اعتقادی از همین نگارنده.

به این ترتیب پرواضح است که بیعت و انتخاب نمی تواند دلیل بر امامت گردد و راهی برای تعیین امام باشد.

امامت عمر نیز با تعیین شورا نبود

اشاره

آنگاه که ابو بکر تصمیم گرفت پس از خود عمر بن خطّاب را به عنوان خلیفه نصب کند؛ حتّی آخرین لحظه عمرش نیز هیچ سخنی از شورا به میان نیامد؛ نه در نزد ابو بکر و نه در جایی دیگر. سرانجام ابو بکر به عمر بن خطّاب وصیت کرد و او را جانشین خود قرار داد و همان شد که قاضی و فقیه بزرگ ابو یوسف در کتاب الخراج نقل کرده است. وی می گوید:

هنگامی که زمان وفات ابو بکر فرا رسید، وی شخصی را در پی عمر فرستاد تا او را به جانشینی خویش برگزیند.

اما مردم به او گفتند: آیا می خواهی مردی تندخو و سخت گیر را جانشین خود بر ما قرار دهی؟! اگر او اختیار ما را به دست گیرد تندخوتر و سخت گیرتر خواهد بود؛ در این صورت وقتی به دیدار پروردگارت بروی به او چه جوابی خواهی داد که عمر را بر جانشینی خود برای ما قرار داده ای؟

ابو بکر پاسخ داد: آیا مرا از پروردگارم می ترسانید؟ به او خواهم گفت: خداوندا! من بهترین آفریدگان تو را به امیری نصب کردم. (۱)

۱- ۱) . کتاب الخراج: ۱۱.

دو نکته مهم

از این نقل قولِ آشکار دو نکته می توان استفاده نمود:

نخست آن که خلافت عمر پس از ابو بکر نه به سخنی صریح و آشکار از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله ، نه به شورا و نه به انتخاب مردم بوده است؛ بلکه به انتخاب ابو بکر بوده؛ از این رو مردم به این کار ابو بکر اعتراض کرده اند.

دوم آن که بنا بر نکته نخست، خلافت عمر به سخن صریح و آشکار رسول خدا و شورای مسلمانان نبوده است؛ بلکه فقط ابو بکر مدّعی افضلیت عمر بوده و گفته است که به خدا می گویم: خدایا! من بهترین آفریدگان تو را به امیری نصب کردم.

بدین ترتیب ابو بکر افضلیت را راه اثبات خلافت دانسته است.

بنا بر این در این گفته واضح و روشن که ملاحظه نمودید، نه تنها هیچ اشاره ای بر وجود شورا نشده؛ بلکه مخالفت مردم و اعتراض آنان را بر کاری که ابو بکر انجام داده نیز به همراه دارد.

این مطلب به طور صریح در المصنّف ابن ابی شیبه، الطبقات الکبری و منابع دیگر نیز آمده است. (1)البته در برخی از این مصادر به جای کلمه «مردم» عبارت «گروهی از مهاجران» آمده است.

1- 1) . المصنّف: 7 / 485، الطبقات الکبری: 3 / 199 و 274، تاریخ طبری: 2 / 617 - 621، الریاض النضره: 1 / 223، الفائق فی غریب الحدیث: 1 / 89 .

خلافت عمر به روایت دیگر

باقلانی در کتاب اعجاز القرآن ، زمخشری در کتاب الفائق فی غریب الحدیث و برخی علمای دیگر در کتاب های خود چنین نقل کرده اند:

عبد الرحمن بن عوف گفت: روزی که ابو بکر بیمار بود و در اثر همان بیماری فوت کرد؛ نزد او رفتم و به او گفتم: به نظر می رسد که بهبود یافته ای، ای خلیفه رسول خدا!

پاسخ داد: درد و رنج زیادی از این بیماری می کشم؛ اما آن چه که از شما گروه مهاجران به من رسیده از درد و رنجم سخت تر است. من کارهای شما را به کسی واگذار کرده ام که از نظر خودم بهترین شماست؛ اما همه شما از این که کار در دست او باشد نه در اختیار دیگری رو ترش کرده اید. به خدا سوگند که لطیف ترین و ارزشمندترین پارچه های دیبا و پرده های حریر را به دست می آورید... .

عبد الرحمن در پاسخ گفت: ای خلیفه رسول خدا! همان که تو خواستی خواهد شد، گرچه تو به تنهایی بر این کار تصمیم گرفته ای؛ اما قصدی جز خیر نداشته ای. (1)منظور ابو بکر این است که شما ای گروه مهاجران! همگی در پی

ص:37

1- 1) . اعجاز القرآن: 156، الفائق فی غریب الحدیث: 1 / 89، اساس البلاغه: 497، النهایه فی غریب الحدیث: 1 / 77 و 5 / 177، لسان العرب: 9 / 15 و 12 / 634 ماده «ورم».

گرفتن خلافت هستید و همه شما آن را به خاطر دنیا برای خودتان می خواهید. در این روایت به جای «مردم»، «مهاجران» مورد خطاب ابو بکر قرار گرفته اند.

از پاسخ عبد الرحمن نیز دو نکته دانسته می شود:

نخست آن که این کار فقط از جانب ابو بکر بوده و او به تنهایی برای این امر تصمیم گرفته است.

دوم آن که عبد الرحمن بن عوف به اعتراف خودش، با این کار ابو بکر موافق بوده است.

روایاتی دیگر

در روایاتی دیگر، نام امیر مؤمنان علی علیه السلام و طلحه نیز ذکر شده است. به این روایت دقت کنید!

عایشه می گوید: آنگاه که فوت ابو بکر نزدیک شد، عمر را به جانشینی خود تعیین کرد. در این هنگام علی و طلحه نزد وی آمده و گفتند: چه کسی را به جانشینی خود قرار داده ای؟

پاسخ داد: عمر را.

گفتند: جواب پروردگارت را چه خواهی داد؟

پاسخ داد: خواهم گفت: بهترین آفریدگان تو را جانشین خود بر آن ها قرار داده ام.

ص:۳۸

چنانچه ملاحظه می کنید، در یک روایت واژه «مردم» آمده، در دیگری «گروه مهاجران» و در این نقل که از الطبقات الکبری است نام علی علیه السلام و طلحه نیز آمده است. (۱) البته برخی نیز این روایت را با حذف هر دو اسم نقل کرده اند و به جای آن، کلمه «فلانی» و «فلانی» را آورده اند که این روایت نیز با سندی دیگر در الطبقات الکبری نقل شده است.۲

در نقلی دیگر چنین آمده است: برخی از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیدند که عبد الرحمن و عثمان نزد ابو بکر رفتند و در تنهایی با او گفت و گو کردند. آن ها نیز نزد ابو بکر آمده و یکی از آنان گفت:... . (۲)از این روایت نیز دو نکته استفاده می شود.

۱ . ابو بکر در این کار با هیچ کس جز عبد الرحمن و عثمان مشورت نکرده و از کس دیگری جز این دو نفر کمک نگرفته و کسی دیگر با او هم عقیده نبوده است.

۲ . برخی از صحابه که نامشان برده نشده در هنگام ملاقات خصوصی عبد الرحمن و عثمان با ابو بکر، نزد ابو بکر آمده و به او گفتند: جواب پروردگارت را چه خواهی داد؟... .

۱- ۱) و ۲ . الطبقات الکبری: ۳ / ۲۷۴، تاریخ مدینه دمشق: ۴۴ / ۲۵۱، کنز العمّال: ۵ / ۶۷۷.

۲- ۲) . الطبقات الکبری: ۳ / ۱۹۹.

جمع بندی روایات

روایـات گونـاگونی را در این زمینه بیان کردیم. از جمع این روایات نکاتی به دست می آیـد که مهم ترین آن ها این دو نکته است:

۱ . آشکار است که در تعیین عمر پس از ابو بکر، عبد الرحمن بن عوف و عثمان نقش داشته اند که این ماجرا در تاریخ طبری به صورت گسترده آمده است. (۱) در این کتاب مطرح شده که چگونه عبد الرحمن و عثمان به ابو بکر خط داده اند و چگونه عثمان، وصیتِ ابو بکر را برای خلافت عمر بن خطاب نوشت.

۲ . نکته مهم تر این که خلافت عمر پس از ابو بکر از سوی رسول خدا نبوده و حتی با رضایت بزرگان صـحابه نیز انجام نشده است؛ بلکه آنان مخالفت و اسـتنکاف خود را از این کار اظهار نموده انـد و در نتیجه خلافت او فقط به وصیّت ابو بکر بوده و بس.

از این رو تـا کنون نیـافتیم که چگونه شورا در تعیین امـام و امامت نقش دارد، با این حال هنگامی که به برخی کتاب های تازه نگاشـته شده اهل سنّت مراجعه می کنیم که به قلم افرادی نوشته شده که خود را اندیشمند، عالم و محقّق می پندارند و برخی از مردم نیز به اشـتباه چنین تصوّری در مورد آن ها دارند ملاحظه می کنیم که چنین ادّعایی را سـر می دهند. یکی از این افراد در کتابی به نام فقه السیره می نویسد:

۱- ۱) . تاریخ طبری: ۲ / ۶۱۷.

«ابو بکر پیش از وفاتش با گروهی از پیش کسوتان اصحاب رسول خدا که صاحب نظر و مشاور در کارها بودند مشورت کرد و همه آن ها هم نظر بودند که ابو بکر جانشینی و خلافت پس از خودش را به عمر بن خطّاب واگذارد». (۱)این در حالی است که ما به مهم ترین منابع اهل سنّت - مانند الطبقات الکبری ، تاریخ طبری و دیگر کتاب ها - اشاره کردیم که هیچ کس در این کار نقش و نظری نداشته است؛ بلکه همه با این موضوع مخالف بودند. بنا بر برخی روایات فقط عبد الرحمن و عثمان در این کار دخالت داشته اند.

ما به زودی در ضمن روایت ها و جریان های تاریخی این واقعه، بیان خواهیم کرد که این گونه حمایت ها پیش تر در این زمینه تبانی شده بود و آنان به تفاهم رسیده بودند که پس از عمر، عثمان کار را به دست بگیرد و بعد از عثمان نیز عبد الرحمن به خلافت برسد. این مطلب را روایت بعدی تأیید و تأکید می کند.

ابن سعد در الطبقات الکبری چنین می نویسد: روزی سعید بن عاص (۲) نزد عمر آمد که از او بخواهد زمینی در اختیار او قرار دهد تا خانه اش را وسعت دهد.

۱- ۱) . فقه السیره النبویّه : ۵۱۵.

۲- ۲) . سعید بن عاص از بنی امیه و از خویشاوندان نزدیک عثمان بود و عثمان نیز او را در برخی کارها مسئولیت داد و کارهایی از او سر زد.

عمر به او گفت: شب را سپری کن و نماز صبح را با من بخوان؛ سپس خواسته ات را به من یادآوری کن.

سعید می گوید: این کار را کردم، هنگامی که عمر از نماز فارغ شد گفتم: ای امیرالمؤمنین! گفتی که خواسته ام را به شما یادآور شوم.

عمر پاسخ داد: با من بیا.

سپس گفت: به خانه ات برگرد تا این حاجت خودش به خانه ات آید. آنگاه توشه ای به من داد و با پایش خطی برایم کشید.

گفتم: ای امیرالمؤمنین! بیشتر بده که اهل و فرزند زیادی دارم.

پاسخ داد: تو را همین بس است و این جریان را پیش خودت نگهدار که به زودی پس از من این کار به کسی می رسد که از خویشاوندان توست و حاجتت برآورده خواهد شد.

سعید گفت: من، مدّت خلافت عمر را صبر کردم تا آن که عثمان خلیفه شد و او خوب صله رحم کرد و حاجتم را برآورد و مرا در حکومتش شریک نمود... . (1)آری، این گونه است که عمر به سعید بن عاص می گوید: منتظر باش که به زودی کسی این کار را پس از من به دست می گیرد که خواسته ات را می دهد و این خبر رازی است که در نزد خود نگهدار.

۱- ۱) . الطبقات الکبری: ۵ / ۳۱، کنز العمّال: ۱۲ / ۵۸۰، تاریخ مدینه دمشق: ۲۱ / ۱۱۹.

بخش سوم: زمان طرح نظریه شورا

نظریه شورا چه زمانی مطرح شد؟

اکنون بایـد دیـد سـخن از شورا از چه زمانی پیـدا شده و فکر آن از چه تاریخی و چرا مطرح گردیده است؟ زیرا در ابتدا حتی عمر نیز به این موضوع فکر نمی کرده است. او نه تنهـا مخالف این سـخن؛ بلکه به انتخاب خلیفه توسط خلیفه قبلی معتقـد بوده است که شواهد این مطلب نیز بسیار است.

از جمله این شواهد، سخن خود اوست که می گفت: «اگر ابو عبیده زنده بود به یقین او را سرپرست مردم قرار می دادم». (۱)یا در سخن دیگری گفت: «اگر سالم مولی ابو حذیفه زنده بود حتماً او را سرپرست مردم می کردم». (۲)

ص:۴۵

۱- ۱) . مسند احمد: ۱ / ۱۸، سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۹، تاریخ مدینه دمشق: ۵۸ / ۴۰۴، شرح نهج البلاغه: ۱ / ۱۹۰.

۲- ۲) . الطبقات الکبری: ۳ / ۳۴۳.

و یـا در سـخن دیگرش گفت: «اگر معاذ بن جبل زنـده بود به طور حتم او را سـرپرست مردم می کردم». (1)پس باید دید چه اتّفاقی رخ داده و چه شده که فکر شورا به میان آمده و مطرح شده است؟

پرواضح است که مطرح شدن شورا علت و سببی داشته است.

این علت و سبب را در روایتی که از صحیح بخاری (2) نقل خواهیم کرد می توان یافت.

البتّه این روایت در سیره ابن هشام (3)، تاریخ طبری (4) و برخی مصادر دیگر (5) نیز با اختلاف در متن، آمده که به روشـنی نشان می دهد که امر خلافت به بازی گرفته شده است.

گفتنی است که مـا در این پژوهش کوتـاه قصـد نـداریم به این موضوع بپردازیم و آن چه را که در عبـارات این روایت دسـت برده شده بررسی کنیم؛ بلکه فقط روایت صحیح بخاری را نقل می کنیم تا آشکار

1- 1) . مسند احمد: 1 / 18، الطبقات الکبری: 3 / 590، سیر اعلام النبلاء: 1 / 10 و 446.

2- 2) . صحیح بخاری: 8 / 25 و 152.

3- 3) . سیره ابن هشام: 4 / 1071.

4- 4) . تاریخ الطبری: 2 / 445.

5- 5) . مسند احمد: 1 / 54، صحیح ابن حبان: 2 / 146، تاریخ مدینه دمشق: 30 / 280.

شود که چرا و چگونه سخن از شورا، در سال ۲۳ توسط عمر مطرح گردید. این روایت طولانی است و به دقّت و تأمّل بیشتری نیاز دارد.

بخاری چنین می گوید:

عبـد العزیز بن عبـد اللَّه برای ما از ابراهیم بن سـعد، از صالح، از ابن شـهاب زهری، از عبید اللّه بن عبد اللَّه بن عتبه بن مسـعود، روایت می کنـد که ابن عبّاس گویـد: من به گروهی از مهـاجران که عبـد الرحمن بن عـوف نیز در میـان آن هـا بود قرآن می آموختم. آن زمـان در منـا و در خانه عبـد الرحمن ساکن بودم. عبـد الرحمن همراه عمر بن خطاب بود و این ماجرا در سال ۲۳ هجری و در ایام آخرین حج عمر اتفاق افتاد.

هنگـامی که عبـد الرحمن به نزد من بازگشت گفت: امروز مردی به نزد امیرالمؤمنین (عمر) آمـد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا می دانی که فلانی گفته است که «اگر عمر بمیرد به یقین با فلانی بیعت می کنم. به خدا سوگند که بیعت با ابو بکر به صورت ناگهـانی انجام شـد که فرصت (بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السـلام) را از ما گرفت. پس اگر عمر بمیرد (از فرصت اسـتفاده می کنیم) و با فلانی (علی علیه السلام) بیعت می نماییم». (۱)عمر از این سخن خشمناک شد و گفت: ان شاء اللّه همین امشب برای مردم سخنرانی خواهم کرد و آن ها را از کسانی که قصد دارند حق

۱- ۱) . گفتنی است که در متن عربی این روایت واژه «فَلته» یـا «فُلته» آمـده است. برای آگـاهی بیشتر دربـاره معنای این واژه به کتاب شرح منهاج الکرامه: ۲ / ۳۷۰ - ۳۷۲ از همین نگارنده رجوع شود.

حکومتی آن ها را غصب کنند بر حذر خواهم داشت.

(دقّت کنید! عبد الرحمن در منا و در نزد عمر است. مردی می آید و به عمر خبر می دهد که عدّه ای از مردم گردهم آمده و با یک دیگر گفت و گو می کرده اند. یکی از آن ها گفته است که «اگر عمر بمیرد به یقین با فلانی بیعت می کند. به خدا سوگند! بیعت با ابو بکر به صورت ناگهانی انجام شد که فرصت (بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام) را از ما گرفت».

چنانچه ملاحظه می کنید در نقل بخاری واژه «فلانی» آمده است.

البتّه ما نام این فرد را خواهیم گفت؛ امّا این روش اهل سنّت است که واژه «فلانی» را به جای اسم کسانی که نمی خواهند نام ببرند می آورند.

امّا در این عبارت که شخصی گفت: «اگر عمر بمیرد به یقین با فلانی بیعت می کنم» گوینده کیست؟ و آن کسی که می خواهند با او بیعت کنند کیست؟

همین گوینده ادامه داده که «بیعت با ابو بکر به صورت ناگهانی انجام شد که فرصت (بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام) را از ما گرفت؛ پس منتظر مرگ عمر می مانیم تا با فلانی بیعت کنیم». هنگامی که عمر این سخن را می شنود عصبانی می شود و تصمیم می گیرد برای مردم سخنرانی کند).

عبد الرحمن می گوید: به عمر گفتم: ای امیرالمؤمنین! این کار را نکن، در مراسم حج عدّه ای از مردم عوام نیز حضور دارند و آماده غوغا و هیاهو هستند و اگر مردم تحریک بشوند و برخیزند آن ها بر تو غلبه

می کننـد. من می ترسم که تـو سـخنرانی کنی و حرف هـایی بگـویی که هـوادارانت نیز از گرد تـو دور شونـد و سـخن تـو را نپذیرنـد و در جایی که لازم است به کار نگیرنـد. کمی صبر کن تا به مدینه برسـی، آن جا سـرزمین هجرت و سنّت است و با افراد فهمیده، اشراف و بزرگان سر و کار داری. آن جا هرچه در توان داری بگو که اهل علم سخنانت را می پذیرند و در جای خود به کار می برند.

عمر گفت: به خـدا سوگنـد! در نخستین فرصتی که در مدینه به دست آورم سـخنرانی خواهم کرد و این سـخن را بیان خواهم نمود، ان شاء اللّه.

(به این ترتیب عمر و عبـد الرحمن بن عـوف هم نظر شدنـد که سـکوت کننـد و مـاجرا را بروز ندهنـد تـا همگی به مـدینه بـاز گردند).

ابن عبّاس می گوید: با پایان یافتن مراسم حج وارد مدینه شدیم.

روز جمعه فرا رسـید، هنوز آفتاب به وسط آسـمان نرسـیده بود که به سرعت به طرف مسجد به راه افتادیم تا این که من، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل را که در کنار منبر نشسـته بود یافتم و نزدیک او نشستم؛ به گونه ای که زانوانم به زانوهایش چسبید. چیزی نگذشت که عمر بن خطّاب وارد مسجد شد. وقتی او را دیدم که پیش می آید به سعید بن زید گفتم: امشب عمر مطلبی خواهد گفت که از آغاز به دست گرفتن خلافت نگفته است.

سعید بن زید سخن مرا رد کرد و گفت: گمان نمی کنم حرف تازه ای بگوید.

عمر بر فراز منبر نشست و هنگامی که مؤذن ها اذان خود را تمام کردند، برخاست و حمد و ثنای نیکویی گفت، آنگاه این گونه ادامه داد:

امّا بعد، من می خواهم مطلبی برایتان بگویم که تقدیر چنین است که من آن را بیان کنم. نمی دانم، شاید اجلم پیش رویم رسیده است. پس هر کس آن را فهمید و حفظ کرد باید تا زمان مرگش آن را برای دیگران بازگو کند و هر کس نیز نگران است که فهمیده یا نه، روا نیست که بر من دروغ ببندد.

خداوند محمّد صلی اللّه علیه و آله را به حقّ مبعوث کرد و کتاب را بر او نازل نمود و از جمله آیاتی که بر او فرود آمد آیه رجم است. پس ما آن را خواندیم و فهمیدیم و حفظ کردیم. از این رو رسول خدا حکم رجم را اجرا کرد، ما نیز پس از او حکم رجم را اجرا کردیم. اما من نگران هستم که اگر مدت زمانی بگذرد شخصی پیدا شود و بگوید: «به خدا سوگند! ما آیه رجم را در کتاب خدا نمی یابیم» و به سبب رها کردن حکمی که خدا نازل نموده گمراه شود؛ در حالی که حکم رجم در کتاب خدا - بر هر مرد و زنی که زنای محصنه انجام دهد و شاهدی بر این امر گواهی دهد، یا باردار باشد و یا خود اعتراف کند - حکم حقی است.

همچنین ما در ضمن آن چه از کتاب خدا می خوانیم چنین می خوانیم:

أن لا ترغبوا عن آبائكم فإنّه كفر بكم أن ترغبوا عن آبائكم؛ (1)

از پدران خود روی برمگردانید که برای شما کفر است که از پدران خود روی برگردانید.

آنگاه عمر بن خطّاب ادامه داد: سپس رسول خدا فرمود:

لا تطرونی کما أطری عیسی بن مریم و قولوا: عبد اللّه و رسوله؛

درباره من زیاده گویی نکنید، همان گونه که در مورد عیسی بن مریم گفتند و این گونه بگویید: عبد اللّه و رسول اللّه.

بدانید که به من خبر رسیده که شخصی از شما گفته است: «به خدا سوگند! اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می کنم»؛ پس کسی سوء استفاده نکند که بگوید: «همانا بیعت با ابو بکر به صورت ناگهانی انجام شد که فرصت (بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام) را از ما گرفت». هان که به راستی این گونه بود؛ اما خداوند از آثار سوء آن جلوگیری کرد و هیچ کس از شما نیست که مانند ابو بکر سرها برایش فرود آمده باشد. پس

1- 1) . گفتنی است که این آیه را تنها عمر بن خطّاب خوانده است و در حال حاضر در قرآن مجید وجود ندارد. این خود دلیلی بر تحریف و نقصان قرآن از دیدگاه اهل سنّت است، مگر آن که به گونه ای توجیه شود. شایسته است که در این زمینه به کتاب التحقیق فی نفی التحریف از همین نگارنده مراجعه کنید.

هر کس بدون مشورت با مسلمانان با کسی بیعت کند (به این جمله دقّت کنید) نه کسی حق دارد بیعت دیگری را بپذیرد و نه حق دارد کسی با دیگری بیعت کند و گرنه هر دو نفر کشته می شوند.

هنگامی که خداوند پیامبرش را از دنیا برد به ما خبر رسید که انصار سر مخالفت با ما گذاشته اند و همگی در سقیفه بنی ساعده جمع شده اند و همچنین علی، زبیر و همراهانشان نیز به مخالفت با ما برخاسته اند و این در حالی بود که مهاجران گرد ابو بکر جمع شده بودند. من به ابو بکر گفتم: ای ابو بکر! همراه ما باش تا به نزد برادران انصار خود برویم.

او همراه ما شد و به طرف آنان به راه افتادیم، هنگامی که خواستیم به جمع آن ها نزدیک شویم؛ به دو نفر از مردان صالح آنان برخورد کردیم و گفتیم: قصد داریم به نزد برادران انصار خود برویم.

اما آن ها گفتند: این کار را نکنید و به انصار نزدیک نشوید که خلافت را از شما خواهند گرفت.

من گفتم: به خدا سوگند که باید به نزد انصار برویم.

ما به راه افتادیم و در سقیفه بنی ساعده به آن ها رسیدیم. در میان آن ها مردی را دیدیم که بر خود عبا پیچیده بود. گفتیم: او کیست؟

گفتند: سعد بن عباده است.

گفتیم: برای او چه اتّفاقی رخ داده است؟

گفتند: بیمار است.

هنگامی که اندکی نشستیم سخنرانشان پس از شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبرش حمد و ثنای نیکویی خواند. سپس گفت: ما انصارِ خدا و سپاهیان اسلام هستیم و شما مهاجران، گروهی هستید که برخی از شما آرام آرام در صدد کندن ریشه ما بودند تا ما را از خلافت محروم کنند.

هنگامی که سخن این مرد تمام شد، تصمیم گرفتم سخن بگویم و مطلب مناسبی را در ذهن خود آماده کرده بودم که می خواستم پیش روی ابو بکر آن را بیان کنم و به سبب برخی مسائل نرمش به خرج می دادم. در آن هنگام که خواستم سخن بگویم، ابو بکر گفت: آرام باش! من نیز دوست نداشتم او را ناراحت کنم. بنا بر این خود ابو بکر سخن آغاز کرد که او از من بردبارتر و متین تر بود. به خدا سوگند! هرچه را در ذهن خود داشتم و می خواستم بگویم ابو بکر همان یا بهتر از آن را به آرامی بیان نمود تا سخنش تمام شد.

او چنین گفت: «آن چه از خیر و خوبی برای خودتان گفتید شایسته آن هستید؛ ولی امر خلافت هرگز برای هیچ گروهی نخواهد بود مگر برای همین گروه از قریش؛ چرا که اینان اصیل ترین عرب در

نسب و عشیره هستند و من یکی از این دو مرد (ابو عبیده بن جرّاح و عمر) را برای شما شایسته می دانم. پس با هر کدام که می خواهید بیعت کنید».

سپس ابو بکر دست من و ابو عبیده بن جرّاح را که بین ما دو نفر نشسته بود بالاـ گرفت. آن لحظه هیچ چیز برای من ناخوشایندتر از این سخن نبود(!!) به خدا سوگند! اگر مرا به جلو می بردند تا گردنم را بزنند بازهم حاضر نبودم به این گناه(!) نزدیک شوم که امیر شدن را بر مردمی که ابو بکر نیز در میان آن ها بود دوست بدارم، جز آن که هنگام مرگ نَفْسِ من چیز دیگری را در نظرم زیبا جلوه دهد که اکنون آن را چنین نمی یابم(!)

در این هنگام یکی از انصار گفت: من اندیشه ای صائب و استوار دارم. ای جماعت قریش! یک امیر از ما و یک امیر از شما باشد.

پس سر و صدا زیاد شد و صداها بالاـ گرفت آن چنان که بر سر این اختلاف، حاضران گروه گروه شدند. من از فرصت استفاده کردم و به ابو بکر گفتم: ای ابو بکر! دستت را دراز کن.

ابو بکر دستش را جلو آورد، من با او بیعت کردم، مهاجران نیز با او بیعت کردند، سپس انصار به او دست بیعت دادند و حاضران ازدحام کردند، به گونه ای که بر روی سعد بن عباده افتادیم، یکی از آن ها گفت:

سعد را کشتید! من گفتم: خدا او را بکشد(!)

آنگاه عمر سخن خود را چنین ادامه داد: به خدا سوگند! در آن موقعیتی که ما قرار داشتیم هیچ کاری بهتر از بیعت با ابو بکر نبود؛ زیرا بیم آن داشتیم که اگر بدون بیعت با کسی از آن ها جدا شویم، آنها بعد از رفتن ما با فرد دیگری از خودشان بیعت خواهند کرد و ما مجبور خواهیم شد با کسی که نمی پسندیم بیعت کنیم و یا با آن ها مخالفت کنیم و فسادی به پا خواهد شد.

بنا بر این هر کس بدون مشورت با دیگر مسلمانان با شخصی بیعت کند، نه بیعت او پذیرفته می شود و نه کسی می تواند با او بیعت کند و هر دو کشته می شوند. (۱)آن چه آوردیم سخنان عمر بن خطّاب بود که می خواست این سخنرانی را در منا برای مردم ایراد کند؛ اما عبد الرحمن بن عوف مانع او شد و او نیز پس از رسیدن به مدینه در نخستین جمعه خطبه خواند و سخن خود را این گونه اعلام کرد.

امّا این که چرا عمر در آغاز سخنانش مسأله رجم را مطرح کرد، برای ما دلیلش روشن نیست؛ ولی آن چه درباره این بحث مطرح است این که تهدید به کشتن بیعت کننده و کسی که با او بیعت شده دو بار تکرار شده که هم در ابتدای خطبه و هم در پایان آن با صراحت و آشکار

۱- ۱) . صحیح بخاری: ۸ / ۲۵، ۱۵۲.

آمـده است: «هر کس بـدون مشورت بـا دیگر مسـلمانان، با کسـی بیعت کنـد او و کسـی که با او بیعت شـده هر دو کشـته می شوند».

اکنون این پرسش مطرح است که «فلانی» که می خواست بیعت کند و آن «فلانی» که می خواستند با او بیعت کنند چه کسانی بودند؟

چه چیزی بـاعث شـد که عمر نظریه شـورا را مطرح کنـد بـا آن که او عثمـان را به عنـوان خلیفه پس از خـود تعیین کرده بود؟ چنانچه روایتش را ملاحظه کردید.

حقیقت این است که امیر مؤمنـان علی علیه السـلام ، طلحه، زبیر، عمار و گروهی که همراهشان بودنـد در منا حضور داشـتند و گاه دور هم می نشسـتند و با یک دیگر سـخن می گفتنـد و آن جا بود که این موضوع مطرح شد که اگر عمر بمیرد به یقین با فلانی بیعت می کنیم و انتظار می کشیدند که عمر بمیرد تا با فلانی بیعت کنند.

آن ها در ادامه می گفتند: بیعت با ابو بکر به صورت ناگهانی انجام شد.

منظور آنان این بود که دیگر آن فرصت گذشت و ما آن را ضایع نمودیم و کار از دست ما خارج شد؛ پس باید منتظر فرصت بعدی باشیم که آن نیز با مرگ عمر فراهم می شود تا با فلانی بیعت کنیم.

هنگـامی که آنـان مشـغول چنین گفت و گویی بودنـد، کسـی در آن جمع این سـخنان را شـنید و این موضوع را به عمر منتقل کرد. عمر

نیز از این موضوع خشمگین شد و تصمیم گرفت همان جا برای مردم سخنرانی کند که عبد الرحمن بن عوف مانع این کار شد.

البته عمر در مدینه ناگزیر بود که برخی از وقایع سقیفه را برای ما بازگو کند وگرنه چگونه ما می توانستیم از حوادثی که در آن جا به وقوع پیوسته بود آگاه شویم، در حالی که فقط عدّه ای از انصار و سه یا چهار نفر از مهاجران در آن جا حضور داشته اند و به ناچار تنها یکی از همین گروه بایستی رخدادهای سقیفه را برای ما بازگو می کرد که خداوند سبحان آن را بر زبان عمر جاری ساخت.

آری، بخشی از آن حوادث در صحیح بخاری آمده است که اگر چنین نمی شد معلوم نبود چه کسی آن را برای ما روایت می کرد.

عمر در ضمن سخنانش گفت: سر و صدا زیاد شد، صداها بالا گرفت... آن چنان که ما بر روی سعد بن عباده افتادیم.

این گزارش به اندازه ای است که عمر دهان گشوده و در اختیار ما گذاشته، امّا بیشتر از آن را فقط خدا می داند. ما راهی برای اطلاع یافتن از تمام حوادث آن جا نداریم که این داستان قرن ها پیش به وقوع پیوسته و فقط برخی از آن خبر آورده و برای ما روایتش را نقل کرده اند.

البته همین مقدار نیز اگر در صحیح بخاری نقل نشده بود به طور حتم اهل سنّت آن را تکذیب می کردند.

ص:۵۷

آنگـاه عمر این سـخن را که «بیعت ابـو بکر کـاری بی حسـاب و اشـتباه بود» تأییـد نمود. امّـا او خلافت را برای چه کسـی می خواست؟

پرواضـح است که او عثمان را برای بعـد از خودش انتخاب کرده بود، در این صورت آیا می توانست به آنان اجازه دهـد که با مرگش با شخص دیگری جز عثمان بیعت کنند؟

از این رو ناگزیر بود که به تهدیـد متوسّل شود و چنین نیز کرد و از همین رو کلمه «فلانی» و «فلانی» در نقل قول ها جا گرفت و نام آن ها آشکار نشد، آن سان که در روایات بسیار دیگری نیز تغییر داده شد و اسامی به طور صریح بیان نشد.

ص:۵۸

بخش چهارم: بررسی برخی از جزئیاتی طرح شورا

جزئیاتی از طرح شورا

اشاره

در ادامه بحث لازم است به برخی مصادر و منابع معتبر مراجعه کنیم - چنان که شیوه ما در تحقیق چنین است - تا شاید از میان شرح ها و حاشیه ها، به جزئیات حوادث و خصوصیات آن ها دست یابیم؛ چرا که اهل سنّت مسائل را به طور روشن و آشکار بازگو نمی کنند تا پس از گذشت قرن ها از آن قضایا، محدّثی یا تاریخ نگاری از برخی از گوشه های ناپیدای آن پرده بردارد و برخی از حقایق و اسرار آن را برای ما آشکار سازد.

روایتی را که نقل کردیم در صحیح بخاری آمده است؛ امّا نه در جای خودش؛ بلکه در بخشی نامناسب؛ یعنی در کتاب حدود، کتاب «کافرها و مرتدهایی که به جنگ برمی خیزند» در باب «رجم زن شوهرداری که از زنا باردار شده» آمده است.

عجیب است که این روایت در چنین بابی قرار داده شده است.

اگرچه عمر در بخش نخست این روایت، مسأله رجمِ زن باردار را مطرح

کرده و ما نیز تا کنون علّت حقیقی مطرح کردن این مسأله و بیان آیه ای را که در قرآن وجود نـدارد، ندانسـته ایم؛ با این حال لازم بود این روایت با یک عنوان مستقل و در بابی ویژه قرار داده شود تا حوادث مهمّی که در ضمن آن بیان شده مورد توجه بیشتری قرار گیرد. حـال که در چنین بـابی و بـا چنین نـامی آمـده، چگونه ممکن است محقّقـان از آن واقعه مهم آگاه شونـد؟ (۱)این روش نیز از روش های حدیث نگاران اهل سنّت در نگارش روایاتی است که به نقل آن ها علاقه ای ندارند. (۲)

ص:۶۲

۱- ۱) . آری، این روش از روش هـای اهل سـنّت برای مخفی نگه داشـتن روایات خاص است که با این روش تلاش می کنند مردم از این گونه احـادیث اطلاعی نیابنـد و چنین اخباری منتشـر نشود. البته هنگامی که می خواهنـد مطلبی پخش شود، آن را بارها و با عنوان های مختلف نقل می کننـد که این شـیوه را بخاری در موضوعات خاصـی به کار گرفته است که برای مثال به یـک مورد اشـاره می کنیم. پژوهش گران می تواننـد بـا مراجعه به آن، چگونگی نقـل آن را بـا خطبه عمر - که نقل کرديم - مقایسه کنند. این مورد ماجرای دروغین خواستگاری امیر مؤمنان علی علیه السلام از دختر ابو جهل است که با مقایسه آن یکی دیگر از گونه های ظلم به اهل بیت علیهم السـلام و تحریف و تغییر در سـنّت رسول خدا صـلی اللّه علیه و آله و حقایق دینی و تـاریخی برای شـما آشـکار می گردد. برای آگـاهی بیشـتر در ایـن زمینه می توانیـد به کتـاب خواسـتگاری سـاختگی از همین نگارنده مراجعه کنید.

۲- ۲) . این روایت را می توانید در صفحات ۵۸۵ تا ۵۸۸ جلد هشتم، از چاپی که با شرح و تحقیق شیخ قاسم شمّاعی رفاعی به چاپ رسیده ملاحظه کنید. این چاپ در کتابخانه نگارنده موجود است.

چرا عمر نظریه شورا را مطرح کرد؟

در پاسخ این پرسش به برخی شرح های صحیح بخاری مراجعه می کنیم تا بیابیم چه چیزی سبب شد عمر نظریه شورا را به میان آورد. (1)در صورتی که نه در کتاب خدا، نه در سنّت و سیره رسول خدا، نه در سیره ابو بکر و نه حتی در سیره خود عمر تا آن زمان (سال ۲۳ هجری در منا) هیچ اثری از نظریه شورا دیده نمی شود. همچنین می خواهیم بدانیم مدّعیان این نظریه چه کسانی هستند؟

برای یافتن پاسخ این دو پرسش، به مقدمه کتاب فتح الباری مراجعه می نماییم. ابن حجر عسقلانی در یک جلد پربرگ، مقدمه مفصّلی برای شرح خود بر کتاب صحیح بخاری نگاشته است. این مقدمه از چندین باب و فصل تشکیل شده است که یکی از فصل های آن برای مشخص نمودن موارد مبهم در صحیح بخاری است. منظور او از موارد مبهم، مواردی است که واژه «فلانی» و «فلانی» آمده است.

ابن حجر عسقلانی در این فصل تلاش کرده تا نام افرادی را که در روایات بخاری نیامده و کلمه «فلانی» برایشان به کار رفته مشخص کند.

اکنون به عبارات ابن حجر در ذیل روایت مورد نظر - خطبه عمر -

۱- ۱) . البته هیچ بعید نیست که عبد الرحمن بن عوف در به وجود آمدن این فکر نقش اساسی داشته باشد؛ هم چنان که در چگونگی مطرح شدن آن نیز چنین نقشی را ایفا کرد که در متن روایت به خوبی دیده می شود.

توجه کنید. وی می نویسد:

در این روایت نـام گوینـده نیامـده است (عبـارت روایت چنین است: پس یکی از آن ها گفت) و نامِ راوی این گفت و گو نیز نیامـده است. بنـا بر این من در کتـاب انسـاب الاشـراف بلاـذری روایتی را با اسـناد قوی یافتم که هشام بن یوسف، از معمر، از زُهری با همان سندی که در صحیح بخاری آمده نقل کرده و عبارت آن چنین است:

عمر گفت: به من خبر رسیده که زبیر گفته است: «اگر عمر بمیرد با علی بیعت می کنیم».

زبیر همان است که در حوادث سـقیفه در منزل زهرای مرضـیه علیها السـلام تحصّن کرده بود و وقتی آن ها به در خانه آن بانو آمدند وی با شمشـمیر آخته از منزل بیرون آمد و آنان نیز او را محاصـره کرده شمشـیر را از دستش گرفتند. وی از همان زمان منتظر فرصت بود؛ چرا که در آن وقت توان انجام کاری را نداشت و همواره منتظر بود فرصت لازم فراهم آید.

چنان که ملاحظه خواهیـد کرد در روایت مورد نظر، احتمالات متعـددی درباره واژه «فلانی» می توان یافت. البته آن چه را که ابن حجر پذیرفته دارای سـندی قوی است؛ اما اقوال دیگری نیز وجود دارد که ما آن ها را نفی نمی کنیم؛ زیرا در ماجرای منا، زبیر و علی علیه السلام تنها نبوده اند؛ بلکه آن جا جلسه ای بوده که افراد دیگری نیز از بزرگان صحابه حضور داشته اند.

بنابراین اقوال دیگر را نیز ملاحظه کنید! ابن حجر عسقلانی می نویسد:

در این فصل حدیثی که ابن عباس از عمر درباره داستان سقیفه نقل کرده تکرار شده و در آن آمده است که عبد الرحمن بن عوف گفت: مردی به نزد امیرالمؤمنین (عمر) آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! نظر تو درباره فلانی چیست که می گوید: «اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می کنم؟!»

با این متن موارد مبهم سه واژه شد: مردی، فلانی و فلانی. امّا این ها چه کسانی هستند؟

ابن حجر عسقلانی می گوید: در مسند بزّار و در الجعدیات با سند ضعیف آمده است که منظور از «فلانی» که با او بیعت می شود، طلحه بن عبید اللّه است.

به این ترتیب طلحه نیز از کسانی بوده که مرگ عمر و فرصت پس از او را انتظار می کشیده تا با وی بیعت شود.

بار دیگر عبارت ابن حجر را ملاحظه کنید! وی می گوید: گوینده و راوی آن سخن نام برده نشده اند؛ اما من با همان اسناد نقل شده در صحیح بخاری یافتم که عمر گفت: به من خبر رسیده که زبیر گفته است که اگر عمر بمیرد با علی بیعت می کنیم... و همین نظریه صحیح ترین نظریه ها است.

همچنین در روایت مورد نظر آمده بود: «هنگامی که به آن ها نزدیک شدیم، با دو نفر از مردان صالح آنان برخورد کردیم». این دو نفر عوین بن ساعده و معد بن عدی هستند. بخاری نام آن دو نفر را در ماجرای جنگ بدر آورده است. علاوه بر این بزّار نیز در مسند عمر آن را نقل کرده است.

ص:۶۵

سپس ابن حجر می نویسد: و امّا گوینده این سخن که «سعد را کشتید، پس گفته شد و یا شخصی گفت که سعد را کشتید» نمی دانم کیست. (۱)امّا آن کسی که گفت: «اگر عمر بمیرد با علی بیعت می کنیم...»؛ در برخی از منابع به جای زبیر، عمّار آمده است. (۲)از طرفی ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری، در جلد ۱۲ به هنگام شرح حدیث مورد بحث، به مطلبی که در مقدمه خود آورده هیچ اشاره ای نمی کند.

البته برای ما روشن نیست که چرا به این مطلب اشاره ای نکرده است؟ و چرا بخاری در متن و در اصل کتاب نامی از او نبرده است؟

آنگاه ابن حجر عسقلانی این جمله را که «نظر تو درباره فلانی چیست» شرح می دهد و می گوید: نام این شخص را نیافتم؛ امّا در روایت ابن اسحاق آمده که گوینده این جمله بیش از یک نفر بوده است و این همان نکته ای است که بدان اشاره نمودیم. از این رو این سخن، گفته یک نفر نیست؛ زیرا آن ها عدّه ای بوده اند که دور هم نشسته بودند و این فکر و نظریه در بینشان مطرح شده است و به همین سبب نیز عمر خشمگین شد.

ص:۶۶

۱- ۱) . مقدمه فتح الباری: ۳۳۷.

۲- ۲) . ر.ک شرح نهج البلاغه: ۲ / ۲۵.

ابن حجر عسقلانی در ادامه می گوید: منظور از «فلانی» در عبارتِ «با فلانی بیعت می کنم» طلحه بن عبید اللّه است. حدیث او را بزّار با سند ابو معشر، از زید بن اسلم، از پدرش نقل کرده است. (1)همچنین ابن حجر عسقلانی در هنگام شرح خطبه عمر، به روایت بلاذری - که صحیح تر و با سندی قوی نقل شده - اشاره ای نکرده است.

از طرفی قسطلانی در شرح این حدیث، مطلبی را که ابن حجر در مقدّمه کتاب خود در شرح حدیث آورده، نقل کرده است. وی در ارشاد الساری می نویسد: ابن حجر عسقلانی در مقدّمه فتح الباری درباره این جمله که «اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می کنم» گوید: در مسند بزّار و کتاب جعدیات با سند ضعیف آمده که منظور از فلانی... .

همچنین ابن حجر عسقلانی گفته است: من در انساب الاشراف بلاذری با سندهای قوی به روایت هشام بن یوسف، از معمر، از زهری با همان سندهایی که در صحیح بخاری آمده، دست یافتم که عمر گفت:

«به من خبر رسیده که زبیر گفته: اگر عمر بمیرد با علی بیعت می کنیم...» و این روایت صحیح تر است. (2)قسطلانی می افزاید: ابن حجر در شرح خود می نویسد: منظور از «فلانی» در عبارت «با فلانی بیعت می کنم» طلحه بن عبید اللّه است که

۱- ۱) . فتح الباری: ۱۲ / ۱۲۸.

۲- ۲) . ارشاد الساری: ۱۴ / ۲۷۹.

بزّار آن را نقل کرده است.

البتّه ما این مطلب را از شرح صحیح بخاری ابن حجر عسقلانی آوردیم.

سپس قسطلانی چنین ادامه می دهد: برخی از مردم گفتند: اگر امیرالمؤمنین (عمر) بمیرد، فلانی را جای او می گذاریم و منظورشان طلحه بن عبید اللّه بوده است.

هم چنین ابن بطّال از مهلب نقل کرده که «کسی که آن ها می خواستند با او بیعت کنند شخصی از انصار بوده است» و سند و مدرکی برای این مطلب نیاورده و این مطلب اضافی در شرح قسطلانی آمده است.

امّا کرمانی در شرح خود بر صحیح بخاری به هیچ کدام از این مطالب اشاره ای نکرده و تنها به همین نکته اکتفا نموده و می گوید: کلمه «لو» حرفی است که لازم است بر فعل داخل شود. پس چرا در این جا بر حرفی دیگر وارد شده که «و لو قد مات؟». (1)این تنها مطلبی است که کرمانی در شرح این حدیث آورده، گویا که هیچ مطلب دیگری در کار نبوده است.

شارح دیگر صحیح بخاری، عینی است. شیوه عینی چنین است که همیشه مطالب ابن حجر عسقلانی را تعقیب می کند؛ زیرا که مذهب

۱- ۱) . صحیح بخاری با شرح کرمانی: ۲۳ / ۲۱۲.

عسقلانی، شافعی و مذهب عینی حنفی است و بین شافعی ها و حنفی ها همواره به ویژه در مسائل فقهی اختلاف و درگیری شدید بوده است. با این حال درباره این روایت عینی هیچ پیگیری و تعقیبی انجام نمی دهد و حتی به حدیثی که ابن حجر عسقلانی نقل کرده اشاره ای نمی کند و تنها نظر دیگران را یادآور می شود و از ابن حجر هیچ سخنی به میان نمی آورد. تنها مطلبی که عینی آورده چنین است:

در عبارت «اگر عمر بمیرد» کلمه «قد» حرف زاید است؛ زیرا «لو» بر فعل داخل می شود و گفته شده که «قد»، فعلی در تقدیر دارد و معنای جمله چنین است که اگر مرگ عمر محقّق شود.

وی در شرح عبارت «با فلانی بیعت می کنم» می گوید: منظور از «فلانی» طلحه بن عبید اللّه است.

کرمانی نیز در این باره گفته است: منظور از «فلانی» شخصی از انصار است. هم چنین این مطلب را ابن بطّال، از مهلب نقل کرده؛ اما سند و مدرکی برای آن نیاورده است. (۱)آن چه آوردیم تمام آن مطلبی است که عینی حنفی در شرح صحیح بخاری نگاشته است. به این ترتیب تاکنون دانستیم که چرا و چگونه اندیشه شورا با تهدید به قتل بیعت کننده و بیعت شده مطرح شده است.

۱- ۱) . عمده القاری : ۲۴ / ۱۱.

عمر و اجرای اندیشه شورا

آنگـاه که عمر فکر شـورا را به طور علنی مطرح کرد لازم بود آن را به اجرا درآورد. از سوی دیگر او از آغـاز خلافـت خود، عثمان را برای جانشـینی خویش در نظر داشت و می خواست که خلافت پس از او در دست عثمان باشد، نه دیگری؛ از این رو فقـط برای غلبه بر دیگران و جلوگیری از اجرای تصـمیمات مشـروع آن هـا، فکر شورا را مطرح کرد و آنـان را در صورتی که بخواهند با فرد مورد نظر خودشان بیعت کنند؛ نه با کسی که عمر می خواهد به کشتن تهدید نمود.

به این ترتیب ناچـار بود در مقام عمل، شورا را به اجرا درآورد؛ امّا به گونه ای که به خواسـته خودش بینجامـد و دست یابی به این هـدف تنهـا بـا برپـایی چنین شورایی ممکن بود. از این رو شورایی مرکب از شـش نفر تشـکیل داد و خود آن هـا را معین نمود، نه یـک نفر بیشتر و نه یـک نفر کمتر و آنـان را موظف کرد که فقـط یـک نفر را از میان خودشان به عنوان خلیفه تعیین کنند.

اگر در این تصـمیم گیری اکثریت بر یک نفر نظر داشـته باشند و اقلیت با آن ها مخالفت کنند گردن گروه اقلیت زده شود؛ اما اگر سه نفر بر یک فرد و سه نفر دیگر بر فردی دیگر هم نظر شدند حرف آخر و تعیین کننده از آنِ چه کسی باشد؟

معلوم است این امتیـاز برای عبـد الرحمن بن عوف خواهـد بود و هر کس نیز بـا او مخالفت کرد کشـته شود. مـدّت مشورت و تصمیم گیری

را نیز سه روز تعیین نمود که اگر این مدّت گذشت و کسی را تعیین نکردند، همگی کشته شوند و صهیب رومی را نیز ناظر بر آن ها قرار داد و پنجاه نفر با شمشیر بر سر آن ها می ایستند و منتظر می مانند که اگر یکی از آن ها مخالفت کند به فرمان عبد الرحمن بن عوف گردنش را بزنند!

در کتاب های تاریخی و منابعی همچون الطبقات الکبری (۱) و مصادر دیگر آمده است که عمر اداره شورا را در اختیار عبد الرحمن بن عوف قرار داد و لازم بود او به گونه ای کار را اداره کند که سرانجام کار همان شود که عمر بن خطاب می خواست. البتّه خود عبد الرحمن نیز با عمر هم عقیده بود.

از سوی دیگر، عبد الرحمن می دانست که عقیده علی علیه السلام درباره ابو بکر و عمر چیست. همچنین می دانست که آن حضرت با سیره و روش آن دو مخالف است و با آگاهی کامل از این موضوع به شورا پا نهاد تا به امیر مؤمنان علی علیه السلام پیشنهاد کند که خلافت را بپذیرد؛ اما به شرط آن که با مردم بر اساس کتاب خدا، سنت پیامبر و سیره ابو بکر و عمر عمل کند.

البته خوب می دانست که حضرت علی علیه السلام این پیشنهاد را نخواهد پذیرفت. همچنین خوب می دانست که عثمان به سرعت این پیشنهاد را خواهد پذیرفت.

۱- ۱) . ر.ک: الطبقات الکبری: ۳ / ۶۱.

از این رو عبد الرحمن همین برنامه را اجرا کرد و پیشنهادش را به امیر مؤمنان علی علیه السلام ارائه نمود و آن حضرت نیز همان پاسخی را داد که عبد الرحمن توقع داشت و آن نپذیرفتن عمل به سیره ابو بکر و عمر بود. بنا بر این، پیشنهاد خود را به عثمان ارائه کرد و او بی درنگ پذیرفت و این کار را دو بار تکرار کرد و همان پاسخ نخست را از هر دو نفر گرفت.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به عبد الرحمن فرمود: تو تلاش کردی این کار را از من باز داری.

در نتیجه عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد و امیر مؤمنان علی علیه السلام به عبد الرحمن فرمود: به خدا سوگند! تو عثمان را بر این کار نگماردی جز آن که این کار را به سوی تو سوق دهد تا به تو واگذارد.

او در پاسخ گفت: بیعت کن وگرنه گردنت را می زنم!

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز بدون پاسخ از آن جا بیرون آمد؛ امّا آنان دورش را گرفتند و آن حضرت را بازگرداند تا به بیعت وادارش کنند. (۱)آری، این گونه بیعت با عثمان بنا بر تصمیم و قرار قبلی انجام شد.

امّا آیا عثمان بر سر قرارش با عبد الرحمن باقی ماند؟ در حقیقت عثمان این کار را برای بنی امیه می خواست تا آنان خلافت و حکومت را مانند گوی بازی که به هم پاس می دهند برای یک دیگر بیندازند.

۱- ۱) . شرح نهج البلاغه: ۱۲ / ۲۶۵، تاریخ طبری: ۳ / ۲۹۷، تاریخ مدینه دمشق: ۳ / ۹۳۰.

از این رو تمـام کسـانی که در منـا جلسه داشـتند و در رأس آن هـا طلحه و زبیر بود؛ بر ضـد عثمـان برخاسـتند و این دو تن در ماجرای کشـتن عثمان نقش اساسـی و اصـلی را داشتند؛ زیرا که خود آن دو نیز در پی تصاحب این کار بودند، همچنان که در برخی منابع آمـده است که برخی می گفته اند: اگر عمر بمیرد با طلحه بیعت می کنیم و طلحه نیز در پی دست یابی به آن بود، آن سان که عایشه نیز در پی این امر بود و به همین سبب در قیام بر ضد عثمان سهیم گشت.

از طرفی، عبـد الرحمن، عثمـان را رها کرد و هر دو در حالی مردنـد که یک دیگر را ترک کرده بودنـد. آن دو تا دم مرگ با یک دیگر سـخن نگفتنـد؛ زیرا عثمان به قرار خود عمل نکرد و عبـد الرحمن نیز تا توانست او را در فشار قرار داد؛ امّا کاری از پیش نبرد.

ابن قتیبه دینوری در کتـاب المعـارف عنوانی دارد برای کسانی که با یک دیگر قطع رابطه کردنـد و بینشان کـدورت به وجود آمد، در آن جا اشاره می کند که عبد الرحمن در حالی مرد که عثمان را رها کرده بود. (۱)و این گونه فکر شورا طرحی برای حـذف امیر مؤمنـان علی علیه السـلام بود. از همین رو معـاویه نیز هنگـامی که امیر مؤمنـان علی علیه السـلام به خلافت رسـید، درخواست تشکیل شورا و بیعت مهاجران و انصار را

ص:۷۳

۱- ۱) . المعارف: ۵۵۰.

برای آن حضرت نمود.

آری، درخواست تشکیل شورا، برای چه کسی؟ برای خود و علی علیه السلام . او می خواست از همان راهی که عمر وارد شد و به مقصود رسید عمل کند؛ ولی حضرت علی علیه السلام برای او چنین نوشت:

و إنّما الشوری للمهاجرین و الأنصار...؛ (۱)

شورا فقط برای مهاجران و انصار بود.... .

روشن است که تو (معاویه) از انصار نیستی و از مهاجران نیز نیستی؛ زیرا هجرت برای کسانی بود که پیش از فتح مکه مهاجرت کرده بودند؛ بلکه معاویه از آزادشدگان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در جریان فتح مکه بود و پس از فتح مکه هجرت معنایی نداشت. معاویه می خواست از همین شیوه شورا برای حذف امیر مؤمنان علی علیه السلام استفاده کند که موفق نشد.

سرانجام آن که هر کس نظریه و اندیشه شورا را مطرح می کند و به آن دامن می زند قصد دارد که نص و تصریح الهی را حذف کند و هر کس سعی می کند در آثار یا سخنان خویش از این نظریه سخن براند و دفاع کند، تنها هدفش حذف امیر مؤمنان علی علیه السلام و مشروعیّت بخشیدن به حذف آن بزرگوار است و بس.

و صلی اللّه علی محمّد و آله الطّاهرین

ص:۷۴

۱- ۱) . نهج البلاغه: ۳ / ۷، نامه ۶.

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.

۲. نهج البلاغه.

«الف»

۳. إرشاد الساری: احمد بن محمّد بن ابو بکر قسطلانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۴. اساس البلاغه: جار اللّه محمود بن عمر زمخشری، دار بیروت، سال ۱۴۰۴.

۵. اعجاز القرآن: ابو بکر محمّد بن طیب باقلانی، چاپ شده همراه الاتقان فی علوم القرآن.

«ت»

۶. تاریخ طبری: سلمان بن احمد بن ایّوب لخمی طبری، از منشورات کتابفروشی ارومیّه، قم، ایران.

۷. تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۱۵.

۸. التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن الشریف: سید علی حسینی میلانی، مرکز حقایق اسلامی، قم، چاپ سوم، سال ۱۴۲۶.

۹. تذکره الخواص: سبط بن جوزی، مؤسّسه اهل البیت علیهم السلام ، بیروت، لبنان، سال ۱۴۰۱.

«خ»

۱۰. خلافت ابو بکر در ترازوی نقد: سید علی حسینی میلانی، مرکز حقایق اسلامی، قم، چاپ یکم، سال ۱۳۸۶.

۱۱. خواستگاری ساختگی: سید علی حسینی میلانی، مرکز حقایق اسلامی، قم، چاپ یکم، سال ۱۳۸۶.

«ر»

۱۲. الریاض النّضره: محبّ الدین طبری، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان.

«ش»

۱۳. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید معتزلی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷.

«ص»

۱۴. صحیح بخاری: محمّد بن اسماعیل بخاری جعفی، دار ابن کثیر، دمشق.

«ط»

۱۵. الطبقات الکبری: ابن سعد، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۸.

ص:۷۶

«ف»

۱۶. الفائق فی غریب الحدیث: جار اللّه محمود بن عمر زمخشری، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۷.

۱۷. فتح الباری: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۴۱۰.

۱۸. فرائد السّمطین: ابراهیم بن محمّد حموئی جوینی خراسانی، مؤسسه محمودی، بیروت، لبنان، چاپ اول، سال ۱۳۹۸.

۱۹. فقه السیره النبویه: محمّد سعید رمضان بوطی، دار الفکر المعاصر، بیروت، لبنان؛ و دار الفکر، دمشق، سوریه، چاپ دهم، سال ۱۴۱۱.

«ک»

۲۰. کتاب الخراج: ابو یوسف بغدادی، سلفیّه، مصر.

۲۱. کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام : محمّد بن یوسف گنجی شافعی، مطبعه حیدریه، نجف اشرف، سال ۱۳۹۰.

«ل»

۲۲. لسان العرب: جمال الدین محمّد بن مکرم بن منظور افریقی مصری، دار الفکر، بیروت، لبنان.

ص:۷۷

«م»

۲۳. المصنّف: ابن ابی شیبه، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۴.

۲۴. مقدمه فتح الباری: ابن حجر عسقلانی، دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان.

۲۵. المناقب: ابن مغازلی، دار الأضواء، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۲۱۴.

۲۶. المناقب: خوارزمی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.

۲۷ مناقب علی علیه السلام : احمد بن حنبل شیبانی.

«ن»

۲۸. نظم درر السمطین: جمال الدین محمد بن یوسف زرندی.

۲۹. النهایه فی غریب الحدیث: ابن اثیر جزری.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹